

و این را نام شاهنامه نهادند تا خداوندان دانش اندرین نگاه کنند و فرهنگ شاهان و مهتران و فرزندگان و کار و ساز پادشاهی و نهاد و رفتار ایشان و آیینهای نیکو و داذ و داوری و رای راندن و کار و سپاه آراستن و رزم کردن و شهر گشادن و کین خواستن و شبیخون کردن و آزر م داشتن و خواستاری کردن، این همه را بدین نامه اندر بیابند. پس نامه شاهان گرد آوردند و گزارش کردند و اندرین چیزهاست که بگفتار مرخواننده را بزرگ آید و هر کسی دارند تا از وفایده گیرند و چیزها اندرین نامه بیابند که سهمگین نماید و این نیکوست چون مغز او بدانی و ترا درست گردد و دلپذیر آید....

زو این نامه را هر چه گزارش کنیم از گفتار دهقانان باید آورد که این پادشاهی بدست ایشان بود و از کار و رفتار و از نیک و بد و از کم و بیش ایشان دانند. پس ما را بگفتار ایشان باید رفت پس آنچه از ایشان یافتیم از نامه‌های ایشان گرد کردیم و این دشوار از آن شد که هر پادشاهی که دراز گردد یا دین پیغامبری به پیغامبری شندی و روزگار بر آندی بزرگان آن کار فرامش کنند و از نهاد بگردانند و بر فرودی افتد...»^۲

در مقدمه بایسنقری یعنی مقدمه‌یی که با مر بایسنقر میرزا پسر شاهرخ تیموری در حدود سال ۸۲۹ هجری بر شاهنامه فردوسی نگاشته شد و بمقدمه جدید شاهنامه معروفست، از این اقدام ابو منصور عبدالرزاق سخن رفتند منتی با اشتباهات تاریخی عجیب و معاصر دانستن ابو منصور و یعقوب لیث و امثال این خطاهای تاریخی که در آن مقدمه فراوانست:

« یعقوب لیث بهندوستان فرستاد و آن نسخه بیاورد و بفرمود ابو منصور عبدالرزاق ابن عبدالله فرخ را که معتمد الملک بود تا آنچه دانشور دهقان بزبان پهلوی ذکر کرده بود بپارسی نقل کند و از زمان خسرو پرویز تا ختم کار یزدجرد شهریار هر چه واقع شده بود بدان کتاب الحاق کردند. پس ابو منصور عبدالرزاق و کیل پدر خود سعود بن منصور المعمری (مراد ابو منصور بن محمد بن عبدالله المعمری است^۳) را بفرمود تا این نسخه را باتفاق چهارتن دیگر یکی تاج بن خراسانی از هری و یزدان دابین شاپور از سیستان و ماهوی بن خورشید از نیشابور و شادان بن برزین از طوس تمام کند و در تاریخ ستین و مائین (این تاریخ مغایر است با تاریخی که در مقدمه قدیم می بینیم یعنی ۳۴۶) هجرت این کتاب درست کردند ز

۱ - در اصل بر فرودی و ظاهراً « بر فرودی » اصح است بمعنی انصاف و افزونی. فردوسی گوید:

نبد مهتر از کهتران بر فرود
بهم در نشستند چون تار و پود

۲ - بیست مقاله ج ۲، مقدمه قدیم شاهنامه، ص ۲۴ - ۵۵.

۳ - رجوع کنید بمقدمه قدیم شاهنامه.

در خراسان و عراق از آن نسخها گرفتند.»

از شاهنامهٔ ابو منصور محمد بن عبدالرزاق طوسی در يك كتاب ديگر نیز سخن رفته و آن الآثار الباقية ابوریحان بیرونیست که دوجا از شاهنامهٔ منسوب با ابو منصور محمد ابن عبدالرزاق یاد شده است^۱.

شاهنامهٔ ابو منصور که مسبب تالیف آن ابو منصور محمد بن عبدالرزاق و نویسندگان آن چند تن از دهقانان و دانشمندان و هادی ایشان در طریق نگارش ابو منصور محمد بن عبدالله المعمری وزیر محمد بن عبدالرزاق و ماخذ کار آنان کتب و دفاتر قدیم و بعضی از روایات موثق شفاهی بود اکنون از میان رفته و تنها مقدمهٔ آن که بقلم ابو منصور المعمری است در آغاز بعضی از نسخ قدیم شاهنامهٔ فردوسی دیده میشود و این مقدمه را استاد بزرگ مرحوم محمد قزوینی با مقابلهٔ چند نسخه و تصحیح آن منتشر کرده است.

بنابر دلایلی که در دست است ماخذ اصلی و اساسی فردوسی در نظم شاهنامه همین شاهنامهٔ ابو منصور بود و ما بجای خود در این باب سخن خواهیم گفت.

از شاهنامهٔ ابو منصور محمد بن عبدالرزاق ظاهراً و با احتمال قریب یقین در تدوین کتاب معتبر دیگری نیز استفاده شده و آن کتاب **غرر اخبار ملوک الفرس** است که محققاً پیش از سال ۴۱۲ (یعنی سال فوت ابوالمظفر نصر بن ناصرالدین سبکتکین که غرر اخبار ملوک الفرس بنام او نگاشته آمد) تالیف شده و مؤلف آن **ابو منصور عبد الملك بن محمد بن اسمعیل الثعالبی** متوفی بسال ۴۲۹ است. ثعالبی دو بار به «شاهنامه» بی اشاره کرده است: هنگام تحقیق در باب نام ارجاسپ در مقدمهٔ جنگ گشتاسپ و ارجاسپ چنین نگاشته است: «فقال الطبری انه خوزاسف و قال ابن خرداد به انه هزارسف و قال صاحب کتاب شاهنامه انه ارجاسف و هو الاشهر»^۲ و در مقدمهٔ تاریخ اشکانیان گفته: «قد کر الطبری فی بعض روایاته ان اول من ملک منهم اشک بن اشکان و کان ملکه احدی و عشرین سنة و وافقه فی هذه الروایة صاحب کتاب شاهنامه الا انه خالفه فی مدة الملك فقال کانت عشر سنین»^۳.

۱ - الآثار الباقیه ص ۳۷ - ۳۸ و ۱۱۶ .

۲ - غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم چاپ پاریس سال

۱۹۰۰ ص ۲۶۳ .

۳ - ایضاً ص ۴۵۷ .

ذکر «شاه‌نامه» علی‌الاطلاق و بی‌هیچ‌گونه قیداین سؤال را بدیش می‌آورد که: آیا این شاهنامه، شاهنامه فردوسی است یا ابو منصور یا شاهنامه دیگر. در اشارت نخستین ممکن است شاه‌نامه را شاهنامه فردوسی تصور کرد زیرا اسم ارجاسپ درست بهمان شکل شاهنامه استاد طوس استعمال شده است اما قریندی برای سستی این تصور موجود است و آن اینکه ارجاسپ يك اسم صحیح و قدیم ایرانیست که منشاء آن در اوستا دیده میشود و در روایات ملی نیز چنین بود و استعمال آنرا خاص فردوسی توان دانست و بنا بر این ممکن است ثعالبی آنرا از شاهنامه دیگری غیر از شاهنامه فردوسی گرفته باشد.

در اشاره دوم دلیل نسبت واضحی می‌یابیم بر اینکه مراد از این شاهنامه منظومه فردوسی نیست زیرا چنانکه دیده‌ایم ثعالبی میگوید که در شاهنامه نخستین شاه اشکانی اشک بن اشکان بوده و بروایت شاهنامه ده سال سلطنت کرده. در صورتیکه فردوسی اصولاً از سال سلطنت اشکانیان اظهار عدم اطلاع کرده و گفته است:

چو کوتاه شد شاخ وهم بیخشان	نگوید جهان دیده تاریخشان
از ایشان بجز نام نشیده ام	نه در نامه خسروان دیده ام

و بدین ترتیب مسلم است که مراد از این شاهنامه فردوسی نیست.

علاوه بر این شاهنامه فردوسی که علی‌الظاهر چند سالی پیش از غرراخبار ملوک‌الفرس و با در اوان تألیف آن پدید آمده بود هنگام تألیف این کتاب چنان شهرتی نداشت که ثعالبی از آن بلفظ مطلق شاهنامه یاد کند و چون میدانیم که در آن ایام هنوز شاهنامه‌های مختلف ابوالمؤید و ابوعلی و ابو منصور پیش از شاهنامه فردوسی شهرت داشت استعمال شاهنامه مطلق بجای شاهنامه استاد طوس چندان معقول بنظر نمی‌آید.

از طرف دیگر چنانکه از آثار الباقید بر می‌آید در شاهنامه ابو منصور عبدالرزاق فهرستی از سلاطین اشکانی وجود داشت^۱ که فهرست فردوسی با آن مختصر مطابقتی در بعضی اسامی دارد و بنا بر این فردوسی هم علی‌الظاهر در باب اشکانیان از شاهنامه ابو منصور استفاده می‌نماید.

۱ - الآثار الباقیه ص ۱۱۶ . ۲ - رجوع کنید به همین کتاب . شرح داستان اشکانیان .

استفادهٔ ثعالبی نیز در نقل تاریخ اشکانیان از شاهنامهٔ ابو منصور بر من ثابت نیست زیرا در این جدول نخستین پادشاه اشکانی اشک بن داراست و اشک بن اشک نیز در جدول شاهنامهٔ ابو منصور صاحب سلطنت ۲۵ ساله است نه ۱۰ ساله بنا بر این یا ثعالبی را در نقل اشتباهی رخ داده و یا نسخا غیر اخبار ملوک الفرس را، و یا اصولاً ثعالبی از این کتاب در این باب استفاده‌ی نکرده است.

اما ذکر شاهنامهٔ مطلق در الآثار الباقیه^۱ برای شاهنامهٔ ابو منصور مؤید این حدس است که شاهنامهٔ مذکور بر اثر شهرت خود از اواخر قرن چهارم بعدتنها شاهنامهٔ موثق و متداول بوده و لفظ شاهنامه تنها و اغلب بر آن اطلاق میگشته است و بنا بر این بعید نیست که شاهنامهٔ مطلق ثعالبی نیز همان شاهنامهٔ مشهور ابو منصور باشد.

دلیل عمدهٔ ما در استفادهٔ مستقیم ابو منصور ثعالبی از شاهنامهٔ ابو منصور بن عبدالرزاق اینست که ثعالبی در نگارش قسمت داستانی تاریخ ایران مأخذی درست داشت که با ماخذ کافر دوسی بتمام معنی نزدیک و یکسان بود و بهمین سبب نیز نه تنها روایات قدیم در کتاب او مانند شاهنامهٔ فردوسی ترتیب یافتند بلکه داستانهای معینی هم در این هر دو کتاب در موارد معین و متشابه آمده و حتی شرح و تفصیل واقعه نیز در این هر دو جا همانند و ترکیبات و عبارات هم در اغلب موارد نزدیک و همسانست مثلاً در سخن گفتن فریدون با ایرج پس از رسیدن پیغام سلم و تور بدو این عبارت در غیر اخبار ثعالبی دیده میشود: «تتعدی بهما قبل ان يتعشیا بك»^۲ و در شاهنامه عین این عبارت بصورت ذیل در آمده است:

تو گر چاشت را دست یازی بجام و گرنه خورند ای پسر بر تو شام

در غیر اخبار منوچهر هنگام تعاقب سلم این سخنان را بدو گفته است:

«ایها الملك ما هذا الهرب وقد اتيتك بالتاج الذي قتلت ايرج من اجله لاضعه على رأسك فخرج

علی ریشما تسلّمه منی»^۳ و عین این معنی در شاهنامه ملاحظه میشود:

رسید آنکهی تنگ در شاه روم خروشید کای مرد بیداد شوم

بکشتی برادر ز بهر کلاه کله یافتی چند پویی براه

کنون تاجت آوردم ای شاه و تخت بیار آمد آن خسروانی درخت

ز تاج بزرگی گریزان مشو فریدونت گاهی بیاراست نو

در غرر اخبار چنین می‌یابیم که سام پس از دریافتن نامه زال در باب ازدواج او بارودا به گفت:

« من كانت الطيور اظآره والجبال منشاءه سأل اباہ مثل هذه الحاجة »^۱ در شاهنامه نیز این قول عیناً دیده میشود:

چنین داد پاسخ که آمد پدید
سرخ هرچه از گوهر او سزید
چو مرغ ژبان باشد آموزگار
چنین کام دل جوید از روزگار

هنگامیکه زال از منوچهر التماس بازگشت و دیدار پدر خود کرد منوچهر بدو گفت:

« انک لست تشاق اباک وانما تشاق ابنة مہراب »^۲ در شاهنامه نیز عین این سخن را می‌توان یافت:

بدو گفت شاه ای جوان مردگرد
یک امروز نیزت بیاید شمرد
ترا بویۀ دخت مہراب خاست
بدل خواهش سام نیرم کجاست

قباد پسر کاوه هنگامیکه بجنک با زمان (در شاهنامه، بارمان) میخواست رود چون از قارن رخصت طلبید قارن او را از جنک با آن پهلوان جوان بازداشت ولی قباد از پیری خود نهراسید و گفت: « یا اخی کل یموت باجله ولن یمکن المصیر الی الآخرة فی حال الحیاة »^۳ پاسخ قباد در شاهنامه نیز چنین است:

بدان ای برادر که تن مرگ راست
سر و یال من سودن ترگ راست
کسی زنده بر آسمان نگردد
شکار است و مرگش همی بشکرد

افراسیاب پس از دیدار سیاوش به پیران چنین گفت: « یا عجبا لکی کاوس کیف

یصبر عن هذه الصورة التي لم ارا حسن وابهی منها! »^۴ و گفتار فردوسی هم با این سخن مطابقت:

وز ان پس پیران چنین گفت رد
که بشکید از روی چونین پسر
مرا دیده چون دید دیدار اوی
که کاوس پیر است و اندک خرد
بدین برز و بالا و چندین هنر
بمانده دلم خیره در کار اوی

سیاوش پس از اشارت پیران بزَن کردن فرنگیس چنین گفت: « یا سیدی

و عمدتی ان کان فی سابق علم الله ان استمر علی^۵ مفارقة ایران شهر و لاری والدی کی کاوس

و صاحب تربیتی رستم وان تنوب لی منابهما فاعمل ماتراه »^۵ این سخن نیز با گفتار سیاوش

۱ - ص ۸۳ . ۲ - ۹۸ . ۳ - ۱۱۵ . ۴ - ص ۲۰۲ - ۲۰۳ .

۵ - ص ۲۰۵ .

در شاهنامه همانندست :

تو دانی چنان کن که کام تو هست	چو گردون گردنده رام تو هست
مگر من بایران نخواهم رسید	نخواهم همی زوی گاوس دید
چو دستان که پروردگار منست	تهمتن که خرم بهار منست . . .
چو از روی ایشان بیاید برید	بتوران همی خانه باید گزید
بدین باش و این کدخدایی بساز	مگو این سخن با زمین جز بر ساز

این وجوه شباهت که نداشتنها در حکایات و داستانها بلکه در ترکیب جمل و عبارات متعدد نیز وجود دارد ثابت میکند که این هر دو کتاب دارای مأخذ واحدی بوده‌اند ولی چون ثعالبی در مختصر کردن مطالب منقول کوشیده و گاه نیز از مأخذ دیگر خاصه تاریخ طبری استفاده کرده و روایاتی را از آن نقل نموده و روایت مأخذ اصلی را در این موارد نادیده انگاشته است، و بالعکس فردوسی عین مطالب مأخذ خود را در اغلب و نزدیک تمام موارد کاملاً نقل کرده و گاه مطالبی از سایر مأخذ بر آن افزوده، اختلافاتی میان این دو کتاب پیدا شده است که روز تبرک در مقدمه فاضلانته خود بر غرر اخبار ملوک الفرس (از ص ۲۷ تا ۴۰) یکایک این موارد را شرح داده و چون ذکر آنها سخن را بدرازا می‌کشاند از این مقال در می‌گذریم.

با تحقیق در موارد متعدد اتحاد میان غرر اخبار و شاهنامه فردوسی بدین نتیجه می‌رسیم که مأخذ این دو کتاب در آن موارد یکی بوده‌است و چون از طرفی دیگر میدانیم که مأخذ اصلی و اساسی فردوسی غیر از بعضی مأخذ شاهنامه ابو منصور محمد بن عبدالرزاق بوده‌است، پس محقق میشود که ثعالبی نیز در موارد اتحاد خود با فردوسی از این شاهنامه معروف استفاده کرده است و این دومین کتابیست که در نگارش آن از شاهنامه ابو منصور مستقیماً و غالباً مطالبی اخذ و نقل شده‌است مگر آنکه آثار الباقیه را از حیث نقل یکی دو مطلب از شاهنامه ابو منصور نخستین کتابی از این صنف بشمریم، در اینصورت غرر اخبار سومین کتاب خواهد بود.

۴ - داستانهای مشهور حماسی

پس از تحقیق در شاهنامهها آخرین مبحث اساسی که برای مادر جست و جوی ماخذ منظومهای حماسی ایران باقی میماند تحقیق در داستانهای حماسی متعددیست که در حدود قرن چهارم در مشرق ایران نگاشته شد .

چون از شاهنامه استاد طوس بگذریم ، چندین منظومه بزرگ حماسی مییابیم که اگرچه ارزش شعری آنها بسی کمتر از شاهنامه فردوسی است ولی از حیث ارزش حماسی چندان کمتر از شاهنامه نیستند . این منظومها نیز هر يك ماخذ و اصلی داشته و سازندگان آنها در کار خویش از روایات مدون و کتب مشهوری استفاده کرده اند و بنا بر این برای تحقیق در اصل آن منظومها بجست و جوی اینگونه آثار نیز ناگزیریم .

از این آثار جدا گانه و مانند کتب مستقلی در تواریخ سخن رفته است و عظمت بعضی از آنها و نظم نا کردن فردوسی آنها را در شاهنامه بما میرساند که این داستانها در عین ارتباط بروایات حماسی و تاریخی قدیم از شاهنامه مستقل و در حقیقت داستانهای حماسی و تاریخی خاص بوده و از آن جمله است داستانهایی که در باب خاندان کرشاسپ وجود داشته یعنی داستان کرشاسپ و نریمان و سام و زال و رستم و فرامرز و سهراب و برزو و شهریار و بانو کشسپ و بعضی داستانهای متفرق در باب پهلوانان دیگر . از کتابی که آزاد سرود در باب رستم نگاشته بود قبلاً سخن گفته ایم اما اخبار فرامرز چنانکه از تاریخ سیستان بر میآید^۱ در دوازده مجلد بود که یقیناً فرامرز نامه منظوم از روی آن خلاصه و نظم شده است . دیگر از اینگونه کتب کتابی بود در اخبار بهمن^۲ که شاعری بنام ایران شاه بن ابی الخیر آنرا بنظم فارسی در آورد^۳ و دیگر کتابی بنام کتاب کرشاسپ یا کرشاسپنامه^۴ که ظاهراً جزئی از کتاب بوالمؤید بود و در اینصورت نباید آنرا از شاهنامه جدا شمرد . این کتاب چنانکه میدانیم بوسیله اسدی طوسی شاعر مشهور فارسی بنظم در آمد . دیگر کتابی بنام اخبار نریمان^۵ که علی الظاهر آنهم چنانکه دیده ایم جزئی از شاهنامه بوالمؤید

۱ - تاریخ سیستان ص ۷ . ۲ - مجمل التواریخ ص ۲ . ۳ - ایضاً ص ۹۲ و ۴۶۳ .

۴ - تاریخ سیستان ص ۱ و ۵ . ۵ - مجمل التواریخ ص ۲ و تاریخ سیستان ص ۷ .

بود و گویا جداگانه بنظم درنیامد و دیگر داستانی در اخبارسام^۱ که کتاب مفصلی در شرح پهلوانیها و سفرها و عشقبازیهای سام نریمان بود و آنرا بیرون از شاهنامه فردوسی بنظم کشیده‌اند و اخبار کیقباد^۲ که علی‌الظاهر داستان مفصلی بود ولی در شاهنامه فردوسی چنانکه میبینیم مختصر است و داستانهای دیگری مانند بانو کشپ و برزو و گوش‌پیل دندان و شهریار پسر برزو که همه بنظم درآمده است و یقیناً در نظم آنها و بعضی دیگر از منظومهای حماسی که بجای خود می‌بینیم از ماخذ مکتوب استفاده شده بود.

۱ - مجمل‌التواریخ ص ۲ - تاریخ سیستان ص ۲

۲ - مجمل‌التواریخ ص ۲ .



گفتار دوم

آثار حماسی پیش از اسلام

فصل اول - حماسه در ادبیات اوستایی

۱- کلیات ۲- یشتها

فصل دوم - حماسه در ادبیات پهلوی

۱- یادگار زریر ۲- کارنامه اردشیر بابکان

فصل اول

حماسه در ادبیات اوستایی

۱ - کلیات

چنانکه پیش ازین بتفصیل دیده‌ایم هنگام ظهور قطعات مختلف اوستارویات مرتبی وجود داشت که مؤلفان اوستا از آنها آگاهی داشتند و بر اثر شیوع و انتشار آنها در اغلب موارد تنها با اشارات مختصر قناعت کرده و گذشته اند؛ و گویا ایرانیان آن روزگار روایات و اساطیر کهن را سیند بسینه و دهان بدهان میگردانده و بنقل آنها سرگرم میشدند و از همین روایات و اساطیر هم در نگارش بعضی از قطعات اوستا استفاده شده است چنانکه نظیر این امر را در کتب ودا و آثار انبیاء بنی اسرائیل می بینیم و این استفاده از روایات و اساطیر کهن در کتابهای مذهبی قدیم از باب پند و اندرز و تمثیل بوده است.

برای نظم این روایات و اساطیر و در آمدن آنها در شمار منظومهای حماسی بنا بر قواعدی که قبلاً گفتدایم شرایطی لازم بود و از آن جمله است ظهور شعر و رسیدن آن بحد نضج و کمال تا بدرجی که شایسته قبول مضامین حماسی گردد.

با ظهور زردشت این مهم صورت عمل پذیرفت (اگرچه نمیتوانیم و نباید وجود شعر را پیش از ظهور زردشت پیغامبر یکباره انکار کنیم) و چون چنانکه در مقدمه دیده‌ایم هیچگاه نخستین آثار منظوم قومی حماسه نیست نخستین اثر منظوم ایران نیز منظومه حماسی نبود و اتفاقاً پیش از آنکه قطعات حماسی اوستا بوجود آید گاتاها که تقدم زمانی آن بر سایر ابواب کتاب زرتشتیان مسلم است بهمت زرتشت وجود یافته بود و آنرا تنها میتوان یکی از آثار غنائی دانست که مبتنی بر عواطف مذهبی است.

از قسمت‌های دیگر اوستا که انتساب آنها بزرگت مقبول هیچیک از محققان و متدبعان نیست چنانکه قبلاً دیده‌ایم امارات و آثار روایات و اساطیر کهن آریایی و همچنین روایات و اساطیر ایرانی بنیکی آشکارست اما اغلب این قسمت‌ها را واقعاً نمیتوان متضمن افکار حماسی دانست جز یشتها که دارای قطعات حماسی زیباییست و ما اکنون بی‌بحث و تحقیق در باب آن می‌پردازیم.

۲ - یشتها

یشتها از مهم‌ترین قسمت‌های اوستای کنونی و چهاردهمین نساک از بیست و یک نساک اوستای ساسانی است. از این کتاب قسمتی مفقود شده و از آن جمله است «وهومن یشت» (بهمن یشت) که نسخه موجود زنده وهومن یشت در تفسیر آن نگاشته شده و چند یشت دیگر که از میان همه آنها امروز تنها بیست و یک یشت باقی مانده است.

یشتها منظوم بشعر ۱۰ و ۱۱ هجایی (سیلابی) است اما بر اثر دخول بعضی کلمات که اصلاً برای تفسیر و توضیح بود صورت شعری بسیاری از قطعات آن برهم خورده است ولی محققان جدید توانسته‌اند این کلمات زائد را تشخیص دهند و از آنها بیرون ریزند و صورت منظوم اولی بسیاری از یشتها را پیدا کنند. باید دانست که یشتها دراز منته‌مختلف سروده شده چنانکه تاریخ نظم آنها از پیش از عهد هخامنشی آغاز و با واسطه عهد اشکانی کشیده میشود.^۲

از میان یشتها برخی کوچک و شامل ادعیه و اوراد است و بنا بر این بدانها در اینجا توجهی نداریم. برخی دیگر از جهت اشتمال بر اساطیر و داستانها و روایات ملی و ذکر اسامی پهلوانان و شاهان و بیان مجاهدات آنان در حفظ ایران و برافراشتن نام ایرانیان

۱ - برای اطلاع از وجود شعر در اوستا رجوع کنید به :

C. de Harlez: *Avesta* p. LXXI - LXXVIII (Métrique de l'Avesta).

۲ - در این باب رجوع کنید به :

A. Christensen : *Etudes sur le Zoroastrisme de la Perse antique*
p. 5 - 45 .

صاحب اهمیت حماسی و ملی فراوانست و از آنجمله باید یشتهای ذیل را خصوصاً ذکر کرد: یشت ۵ (آبان یشت) - یشت ۹ (درواسپ یشت یا گوش یشت) - یشت ۱۳ (فروردین یشت) - یشت ۱۵ (رام یشت) - یشت ۱۹ (زامیاد یشت) - یشت ۲۴ (ویشتاسپ یشت).
از میان یشتهای دیگر یشت ۱۰ (مهر یشت) با آنکه از این روایات ملی چیزی ندارد، از بهترین و دلکش ترین قطعات حماسی اوستا و منظومدیی بتمام معنی حماسی است و همچنین است یشت هشتم (تیر یشت) و یشت یازدهم (سروش یشت) و یشت چهاردهم (بهرام یشت).

تجزیه و تحلیل همه این یشتها و تحقیق در خصائص حماسی آنها در این کتاب میسر نیست و ما تنها برای آنکه چگونگی افکار حماسی در یشتها شناخته شود بتحقیق مختصری در باب دویشت معروف یعنی مهر یشت و زامیاد یشت در این کتاب میپردازیم.

مهر یشت (یشت دهم) یکی از مهمترین و بزرگترین یشتها و قدمت

مهر یشت

آن بدرجه بیست که استاد کریستن سن تاریخ نظم آنرا اندکی

پیش از عهد هخامنشی و یا اوایل عهد هخامنشی میداند.

مهر یشت بنام ایزدمهر (میتر در اوستا) فرشته روشنی و جنگ از ایزدان بزرگ

اوستاست که در آیین ودایی نیز دارای منزلت و مقام عظیمی بوده و در اوستا با صفات فراوانی

که اغلب آنها قهرمانی و نماینده نیرو و قدرت اوست ذکر میشود. مهر حامی کشورهای

آریایی و سامان دهنده آنها و نخستین ایزد است که پیش از خورشید جاودان تیزاسپ از

فراز کوههای خاور سر بر میآورد و بز تمام منزلگاههای آریایی مینگردد. این ایزد شجاع

گردونه‌یی دارد که چهار اسب سفید یکرنگ آنرا در آسمانها بحرکت می‌آورند و

همه آلات رزم در آن موجود است. قسمتی از مهر یشت که بوصف این گردونه اختصاص

دارد (کرده ۳۱) از قطعات حماسی زیبا و دل‌انگیز اوستاست. مهر برانگیزاننده جنگ و

دوام دهنده آنست و با پایداری در جنگها صفوف دشمنان ایران و حامیان شر و نیروهای

اهریمنی را از هم میشکافد و در آنان وحشت و اضطرابی عظیم تولید میکند^۱
 مهریشت همچنانکه گفتیم از قطعات زیبای حماسی اوستا و یکی از منظومهای
 عالی حماسی ایرانست که جنبه اساطیری و مذهبی در آن نفوذ فراوان دارد و بسیاری از
 قطعات آن نبرد عناصر خیر را با یاوران شر و دروغ بیاد میآورد .

بدبختانه فرار از اطاله و اطناب ما را بر آن میدارد که از نقل این یشت یا قطعات
 متعددی از آن در اینجا خودداری کنیم و تنها از میان کرده‌های^۲ متعدد آن نامی از کرده^۳
 و ۱۱ و ۲۴ بیریم که مضامین حماسی زیبایی در آنها دیده میشود^۴ .

از کرده ۹: نبرد با دروغپرستان

« ۳۵ - مهر دارنده دشتهای فراخ را می ستاییم... کسی که سخنهارا براستی آورد
 و سپاه بیاراید و دارای هزارچستی و صاحب شهر یاری و دانا و تواناست.»

« ۳۶ - کسی که جنگ برانگیزاند و بجنگ نیروبخشد و در جنگ پای افشرد و
 صفوف دشمنان از هم بدرد . جناحین سپاه مبارز را پراگند و پریشان کند و بر قلب لشکر
 خونخوار لرزه برافکند»

« ۳۷ - اوست که پریشانی و هراس بر دشمنان مستولی میکند ، سرهای دروغگویان
 را از بدن دور میسازد . سرهای کسانی که بمهر دروغ میگویند جدا میشود .»

« ۳۸ - منازل وحشت انگیز و بران گردد ، منازلی که پیمان شکنان و دروغگویان
 و قاتلان مردم پا کدین در آنها بسر میبرند از آدمی تهی ماند ...»

« ۳۹ - ۴۰ : وقتی مهر دارنده دشتهای فراخ خشمناک باشد و رضای خاطر وی بدست
 نیاید تیرهای دروغگویان اگر چه بر عقاب بر آنها نهاده و بنیکی گشاد داده باشند بنشان
 نخواهد رسید .»

۱ - در باب مهر بیش از آنچه در متن دیده‌ایم سخن نمیتوانیم گفت . برای کسب اطلاع زیادتری در این باب رجوع
 کنید به یشتها تألیف آقای پوردادود . ج ۱ ص ۳۰۷ - ۲۲۰ . تتبعات ایرانی (Etudes iraniennes)
 تألیف دار مستتر ج ۲ ص ۳۰۲ بعد . زند اوستا ترجمه دار مستتر ج ۲ ص ۲۴۱ - ۲۴۴ مقدمه مهر یشت .
 مقدمه مقاله جشن مهر کن بقلام نگارنده ، مجله مهر سال اول شماره ۷ .

۲ - کرده نام فصول و قطعات یشتهای بزرگست . اصل اوستایی آن کرت **Kareta** و بمعنی يك فصل یا يك
 قطعه است ، یشتها ج ۱ ص ۱۵ . ۳ - ترجمه آنچه از قطعات مهر یشت در اینجا آورده‌ایم مبتنی است
 بر ترجمه دار مستتر (زند اوستا ج ۲) و ترجمه یشتها بقلم آقای پوردادود ج ۱ .

«و چون مهردادارنده دشتهای فراخ خشمناک باشد و رضای خاطر او بدست نیاید نیزه های تیز آنان که بنیروی بازوان توانا پران شود بنشان نرسد...»

«۴۱- مهر آنان را از پیش بهراس افکند و روشن از پس . سروش مقدس بسیاری ایزدان آنان را از زهرسوی بهم در افکند و این صفوف جنگ را بخطر اندازد...»

«۴۲- چنانکه آنان بمهردادارنده دشتهای فراخ گویند که : اینان اسبان تیز رو را از مار بودند و بازوان قوی ما را بتیغ تیز بریدند .»

«۴۳- آنگاه مهردادارنده دشتهای فراخ از آنان پنجاهها ، صدها ، صدها هزارها ، هزارها ده هزارها ، ده هزارها صد هزارها بخاک افکند از آن جهت که مهردادارنده دشتهای فراخ خشمناک و آزرده خاطر است .»

از کرده ۱۱ : نبرد با پیمان شکنان

« ۴۸ - چون مهر بالشکر دشمن خونخوار و در میان صفوف جنگ و بین دودسته جنگاور مرکب جنگ برانگیزد دستههای پیمان شکنان را از پشت ببندد ، چشمانشان را بر آورد ، گوشهایشان را کر کند ، پاهایشان را ناتوان سازد چنانکه کسی را نیروی مقاومت نخواهد ماند . حال کشورها و هماوردانی که از مهر غافل بمانند چنین خواهد بود.»

از کرده ۲۴ : شکست اهریمن

« ۹۵- مهردادارنده دشتهای فراخ را می ستاییم ... کسی که شامگاهان بر فراخنای زمین بگردد... و بر آنچه میان زمین و آسمانست بنگرد .»

« ۹۶- گریزی صد گره و صد تیغه بدست گیرد و بدان مردان را بر افکند . گریزی که از زر و برنگ زرساخته شده ، محکمترین سلاح و پیروزترین آنهاست .»

« ۹۷ - اهریمن تبه کار مرگ آور از بیم او بلرزد ، خشم^۱ بدکار و ملعون از هیبت او بهراسد ، «بوشیاست»^۲ دراز دست از او بلرزد و همه دیوان تا پیدا و دروغ پرستان ورن^۳ از او بیمناک شوند .»

۱ - ائشم Aēshma (خشم) یکی از دیوانست ۲ - بوشیاست Bushyāsta دیو

خواب سنگین و در اوستا ملقب است به « دروغ گو » Dareghō - gava یعنی دراز دست . کلمه بوشیاست

در فارسی بد پوشاسب مبدل گردیده است (رجوع کنید بفرهنگ برهان جامع) . ۳- ورن Varena

مراد کیلانست . در باب کلمه ورن و دروغ پرستان ورن رجوع کنید بشرح داستان فریدون و فصل دیوان در همین کتاب

یشت دیگری را که میتوان بعنوان نمونه حماسیات اوستا بر گزید،

زامیاد یشت

زامیاد یشت است. زامیاد یشت نوزدهمین یشت اوستا و موسوم

است باسم « زامیاد » ایزد زمین. در نخستین قسمت این یشت از

چند کوه سخن رفته است اما در باقی آن داستان « کوئم خورنو » یعنی فر کیان را

می بینیم. میان نام زامیاد فرشته زمین و فهرست اسامی کوهها با فر کیان در ظاهر ارتباطی

وجود ندارد اما چون در بعضی از موارد دیگر اوستا نیز بترتیب سخن از زمین و کوه و

فر کیانی می رود ثابت میشود که در نظر نویسندگان اوستا میان این سه ارتباطی وجود

داشته است: تعلق کوه بزمین تعلق طبیعی و بستگی فر با کوه رابطه بی اساطیری و

داستا نیست و اساساً کوهستانها از جهت نزدیکی بیشتر خود با آسمان و مبادی نور در

اساطیر همه ملل اهمیت و ارزشی خاص و فوق طبیعت دارد. در زامیاد یشت برای بدست

آوردن این فر کیانی (یعنی آن نیروی آسمانی که پادشاهان بیاری آن سلطنت توانند

کرد) میان نژاد ایرانی و غیر ایرانی و پهلوانان و شاهان ایران و آئیران نبردهای بزرگ

جریان دارد. پادشاهان و پهلوانان غیر ایرانی مانند ضحاک و افراسیاب حتی اهریمن

گنهگار در جست و جوی فر کوششهای فراوان کردند. اهریمن و یاران او در این راه

با سپنت مئیندو (خرد مقدس اهور مزدا) و یاوران او بچنگی عظیم دست زدند اما سرانجام

شکست یافتند. در این یشت همان فکر که در عهد پهلوانی شاهنامد ملاحظه میکنیم

(غلبه ایرانیان بر دشمنان خود و گرفتن انتقام از آنان) عیناً مشهودست یعنی درست

همان مبارزه پهلوانان شاهنامد را برای بر انداختن مهاجمان بایران و دروغ پرستان و

گناهکاران و جادوان در زامیاد یشت هم می بینیم.

مسأله مهم دیگری که در زامیاد یشت دیده میشود مبارزه بزرگ گیت میان خیر و

شر که سرانجام بغلبه خیر و یاران آن میکشد چنانکه گیتی نوشود و جهانی پیر نشدنی

و تباہ نگردیدنی و جاویدان پدید آید؛ مرگ و فساد و تباہی و ذبول و آنچه آفریده اهریمن

تباہکارست از جهان رخت بر بندد و راستی و نیکی بر جهان حکم روا شود.

زامیاد یشت از نظر داستانی و اساطیری صاحب ارزش بیشتری از مهریشت است اما از حیث فکر و سبک عالی حماسی بدان نمیرسد. از این یشت تنها بنقل چند قسمت معدود قناعت میشود:

از کرده ۹: غلبه خیر

۹- فریرومند کیانی، آن فر پیروز، زبردست، پرهیزکار، خردمند، سعید و چالاک را که از همه آفریدگان چیره دست تر است می ستاییم.

۱۰- فری که از آن اهور مزداست و اورمزد بیاری آن آفریدگان خود را پدید آورد؛ آفریدگانی بسیار خوب، بسیار زیبا، بسیار ودل انگیز، بسیار و کار آمد، بسیار درخشان.

۱۱- که جهانی نو پدید خواهند آورد، جهانی فارغ از پیری و مرگ و فساد و تباهی، جهانی که همواره بزید و جاودانه بیاید؛ بهنگامی که مردگان سر از خواب نیستی بر آورند و زندگان بمرگ و فنا ناپدید شوند، آنگاه سوشیانت بدر آید و جهان را بارزوی خویش تازه کند.

۱۲- آنگاه که مخلوقات پاک و نیکو از مرگ وارهند، «دروج» (دیودروغ) شکست یابد و دیگر نمیتواند در تباه کردن راستی پرستان و نژاد وهستی آنان بکوشد. تبهکاران نابود و فریبندگان رانده خواهند شد...

از کرده ۷: جنگ اهریمن و سپنت مئینویو

۴۵- فریرومند کیانی، آن فر پیروز، زبردست، پرهیزکار، خردمند، سعید و چالاک را که از همه آفریدگان چیره دست تر است می ستاییم.

۴۶- که بخاطر این فر نایاب «سپنت مئینویو» و اهریمن بجدال برخاستند و هر یک چالا کترین یاوران خود را همراه خویش بجنگ برانگیختند. سپنت مئینویو یاوران خود بهمن واردیبهشت، و اهریمن یاوران خود «اکمنو» و «خشم» خونین سلاح و «اژی دهاک» (ضحاک) و «سپیتیور» آره کننده جم را.

۴۷- آنگاه آذر پسر اهور مزدا با قدمهای استوار پیش آمد و با خود اندیشید که:

۱- مراد ازین آفریدگان خوب و زیبا و دل انگیز و کار آمد و درخشان «سوشیانت» موعود مذهب زردشت و یاران وند که با ظهور آنان رستاخیز برپای خواهد شد و جهان مینوی جاودانی پدید خواهد آمد.

۲- Spityura - یعنی سپید سینه، رادر جم و یاری کننده ضحاک در قتل او.

« این فرّ نایاب را من بدست خواهم آورد » اما اژی دهاک سه پوزه بدکیش از پی او درآمد و ناسزا گویان چنین گفت :

۴۸ - ای آذر پسر اهورمزدا ، این فر را بمن باز گذار ، اگر تو فر نایاب را فرا چنگ آوری ترا از میان خواهم برد چنانکه بر روی زمین روشنی نتوانی داد و جهان خیر را نگاه نتوانی داشت . آنگاه آذر از بیم جان دست از فر برداشت چه اژی دهاک سهمگین و خطرناک بود .

۴۹ - آنگاه اژدی دهاک سه پوزه بدکیش پیش آمد و با خود اندیشید : « این فر نایاب را من بدست خواهم آورد » اما آذر پسر اهورمزدا از پی او درآمد و چنین گفت :

۵۰ - ای اژی دهاک سه پوزه ، این فر را بمن باز گذار ، اگر تو این فر نایاب را فرا چنگ آوری ، از قفای تو بر آیم و پوزه ترا بسوزانم چنانکه دیگر نتوانی بر زمین که آفریده اهورمزداست ، برای تباه کردن جهان خیر بیرون آیی .

از کرده ۸ : افراسیاب و فرّ کیان

۵۵ - فریرومند کیانی ، آن فر پیروز ، زبردست ، پرهیز کار ، خردمند ، سعید و چالاک را که از همه آفریدگان چیره دست تر است می ستاییم .

۵۶ - که افراسیاب تورانی گنهگار در دریای ووروکش ابجست و جوی آن بر آمد . افراسیاب جامه از تن بیرون کرد و در جست و جوی این فرّ ، فری که بایرانیان و زرتشت متعلق است ، بدریای ووروکش فرو جست و شنا کنان بسوی او شتافت اما فر بتک خاست و از دریای ووروکش بدریاچه خسرو آفرو جست .

۵۷ - آنگاه افراسیاب تورانی زورمند از دریای ووروکش بیرون جست و ناسزا گویان چنین اندیشید : « من نتوانستم این فرّ را که بقوم ایرانی ، آنانکه زاده اند و آنانکه خواهند زاد ، و بزردشت پاک متعلق است : بر بایم .

۵۸ - پس اینک تر و خشک و آنچه را که بزرگ و نیک و زیباست ، تباه میکنم » و باز افراسیاب زورمند تورانی ، بدریای ووروکش فرو جست .

۵۹ - و بار دیگر جامه از تن بر آورد و در جست و جوی این فرّ ، فری که بایرانیان و زرتشت متعلق است ، بدریای ووروکش فرو جست ، اما فر بتک خاست و از دریای ووروکش

۱- ووروکش **Vouru - Kasha** را معمولاً بدریای فراخکرت ترجمه می کنند . محل این دریا معلوم نیست و برخی آن را بحر خزر پنداشته اند .

۲- دریاچه خسرو بنا بر نقل بندهشن (فصل ۲۲ فقره ۸) در پنجاه فرسنگی دریاچه چبجست (اوردیه) واقعست . راجع باین دریاچه و وجه تسمیه و محل آن رجوع کنید به زند اوستای دارمستر ج ۲ س ۶۳۱-۶۳۲ .

بدریاچه « ونگهزدانو »^۱ رفت .

۶۰- آنگاه افراسیاب تورانی نیرومند از دریای ووروش بیرون جست و ناسزا گویدان چنین اندیشید : « من نتوانستم این فر را که بقوم ایرانی ، آنانکه زاده اند و آنانکه خواهند زاد ، و بزردشت پاك متعلق است بر بایم » .

۶۱- پس اینك تروخشك و آنچه را که بزرگ و نيك و زیباست ، تباہ میکنم » و باز افراسیاب نیرومند تورانی بدریای ووروش فرو جست .

۶۲- و سومین بار جامه از تن بر آورد و در جست و جوی این فر ، فری که بایرانیان و زرتشت متعلق است ، بدریای ووروش فرو جست ، اما فر بتك خاست و از دریای ووروش برود « اوژدانو »^۲ بر آمد .

۶۳- آنگاه ، ای زردشت سپیتمان ، افراسیاب تورانی زورمند از دریای ووروش بیرون جست و ناسزا گویدان چنین اندیشید « من نتوانستم این فر را که بقوم ایرانی ، آنانکه زاده اند و آنانکه خواهند زاد و بزردشت پاك متعلق است : بر بایم » .

۶۴- و او نتوانست این فر را که بقوم ایرانی ، آنانکه زاده اند و آنانکه خواهند زاد ، و بزردشت پاك متعلق است : بر بایم .



اینها نمونه‌هایی از اشعار حماسی اوستاست و چون از یشتهای دیگری که نام بردیم هنگام بحث در باب بنیاد داستانهای ملی ایران بتفاریق استفاده خواهد شد در اینجا برای رعایت اختصار از نقل آنها چشم‌پوشی میشود .

بر روی هم در اوستا از جنگهای بزرگی میان عناصر خیر و شر ، ایرانیان و دیوان مازندران و دروغپرستان ورن (گیلان) ، پهلوانان ایران و توران سخن رفته است چنانکه

۱ - Vanghazdâo معلوم نیست کدام دریاچه است . رجوع کنید به زند اوستا ج ۲ ص ۶۳۲ و یشتهها ج ۲ ص ۳۴۲ .

۲ - Awjdânva رود یا دریاچه نامعلومی است رجوع کنید به زند اوستا

ج ۲ ص ۶۳۳ و یشتهها ج ۲ ص ۳۴۳ .

با التقاط این موارد از اوستا میتوان کتابی جدا گاندید آورد و همه این موارد اکنون حکم سرچشمه و منشاء اصلی حماسه ملی ایران را دارد. این جنگها اغلب در میادین معین و اماکن مشخصی صورت گرفته است و نام آنها در این کتاب بزرگ شگرف آمده و ما متأسفیم که مجال اطالۀ کلام در این مورد نداریم و از نیروی مطالعه تفسیرها و ترجمه‌های این کتاب را بخوانندگان خود توصیه میکنیم.



فصل دوم

حماسه در ادبیات پهلوی

۱ - یادگار زریر

تا چند سال پیش متتبعان در پیدا کردن واسطه‌یی میان یشتها و منظومهای حماسی ایران در عهد اسلامی، حیران بودند زیرا بنا بر موازینی که در مقدمه کتاب راجع بحماسة سرایی بدست داده‌ایم میبایست حلقه‌یی میان این دو سلسله منظم موجود باشد تا آنها را بهم پیوند دو واسطه و رابطه آنها باشد. توضیح آنکه اگر در لهجات متوسط ایران اثری از منظومهای حماسی نبود میبایست فکر حماسی در ایران بی هیچگونه مقدمه و سیر عادی ترقی و تکامل یابد و یکباره در قرن چهارم و پنجم هجری ظهور کند و این امر تا در حدی غیر ممکن بنظر میآید.

تا سال ۱۹۳۲ در این باب اطلاعی در دست نبود. اما در همین سال « بنویست»^۱ نخستین بار ثابت کرد که کتاب حماسی « ایاتکار زریران » (یادگار زریر) منظوم است نه منثور.^۲

کتاب یادگار زریر موسومست بنام « زریر » برادر گشتاسپ که از شرح داستان و یشتاسپ بتفصیل سخن خواهیم گفت. این کتاب در حدود قرن ششم میلادی از روی يك متن قدیم نگاشته و مدون گردید و اصل این کتاب هم لاشاک یکی از یشتهای مفقود یا روایات ایران شرقی بوده است.

۱ - Beneveniste . ۲ - رجوع کنید بمقاله بنویست تحت عنوان « یادگار زریر » در مجله

آسیائی ج CCXX ص ۲۹۳ - ۲۴۵ .

ایران‌شناسانی که پیش از بنویست در این کتاب کار کرده و رنج برده‌اند مانند «یا گلیارو»^۱ و «گایگر»^۲ متوجه منظوم بودن آن نگشتند اما بنویست پس از تحقیقات دقیق بدین نتیجه رسید که ایاتکار زریران با صورت کنونی خود یک منظومه دوره اشکانیست که در عهد ساسانی تغییراتی در آن راه یافته و بوضع فعلی خود درآمده و اصل آن ظاهراً از روایتی که متعلق بر او یان شمال شرق ایران بود گرفته شده است.

از ظواهر امر چنین برمی‌آید که منظومه یادگار زریر مانند یشتها بر اثر وارد کردن کلماتی برای توضیح و تفسیر در متن کتاب تغییرات مختصری یافته و از سباق نظم دور شده است. بنابراین اگر با توجه باین امر کسی می‌توانست کلمات و عبارات زائد دوره ساسانی را در این کتاب بیابد و از میان سایر کلمات و عبارات بیرون کشد منظومه‌یی کامل بدست می‌آورد. بنویست بچنین کاری دست زد و در کار خود توفیق یافت و پس از چندی مطالعه و تحقیق توانست زوائد دوره ساسانی را از متن کتاب بیرون کشد و اشعارش هجایی اصل را بیابد. اشعار شش هجایی اصل کتاب چنانکه قبلاً نیز گفتادیم متعلق بعهد اشکانی پیش از قرن سوم میلادیست.

این منظومه دوره اشکانی ظاهراً از منظومه دیگری که در عهد هخامنشی سروده شده و خارس می‌تیلنی^۳ از آن نام برده تقلید شده بود. آتنه^۴ نویسنده و مورخ یونانی قرن سوم میلادی مؤلف کتاب معروف «ضیافت سوفسطاییان»^۵ از قول خارس می‌تیلنی که در قرن چهارم پیش از میلاد میزیستد و رئیس تشریفات سلطنتی دربار اسکندر در ایران بوده است از داستان عاشقانه‌یی در ایران یاد کرده که قهرمانان آن زریادرس^۶ و اوداتیس^۷ نام داشتند. این دو تن یکدیگر را بخواب دیدند و دل‌باخته یکدیگر شدند چنانکه هر یک از آن دو بجست و جوی دیگری پرداخت و سرانجام اوداتیس دختر پادشاه قوم ساس^۸ آنرا که بخواب دیده بود در یکی از جشنها مشاهده کرد. خارس گفته است که داستان

۱ - A. Pagliaro ۲ - W. Geiger ۳ - Charès de Mitylène

۴ - Athénée ۵ - Banquet des Sophistes ۶ - Zariadrès

۷ - Odatis = هودات . ۸ - Saces یکی از ملل آسیای مرکزی که در عهد داریوش مطیع

حکومت هخامنشی شد.

این عشق در آسیا مشهور است و مردم بدان میلی فراوان دارند چنانکه در معابدو قصور و حتی در خانهای خود تصاویری از آن بر دیوارها نقش میکنند^۱.

نام زریادرس در این داستان بی شباهت به زرییر در داستان یادگار زرییر نیست، چنان که کلمه اودائیس صورت یونانی شده «هودات» باید باشد، ولی این داستان حکایت مهرورزی گشتاسپ را با کتایون دختر قیصر روم (که در داستانهای متأخر جانشین و بدل از هوتوس زن کی گشتاسپ شده است) بیاد ما میآورد و بهر حال بنویست چنین می پندارد که منظومه یادگار زرییر بتقلید از این منظومه عاشقانه ساخته شده است.

یادگار زرییران چنانکه خواهیم دید منظومه‌یی مذهبی و در عین حال قهرمانی و پهلوانیست. در این منظومه گاه مضامینی می یابیم که در وصف میدان جنگ بسی شباهت بشاهنامه و سایر منظومهای حماسی قرن پنجم نیست. منتهی قدرت و مهارتی که در منظومهای اخیر از لحاظ وصف و از حیث بیان احساسات پهلوانان و امثال اینهامی بینیم در منظومه یادگار زرییران وجود ندارد زیرا هنگام ظهور این منظومه افکار و اسالیب ادبی و شعر و انواع شعر بدان درجه از کمال که در قرن چهارم و پنجم هجری می بینیم نرسیده بود. اما میتوان این منظومه یا منظومهای حماسی دیگری را (که بر فرض وجود از آنها اطلاعی نداریم) در ادبیات پهلوی مقدمه ظهور حماسه ملی عظیم ما در قرن پنجم و ششم دانست.

موضوع منظومه «ایاتکار زرییران» جنگ میان ایرانیان و تورانیان بر سر آیین زرتشت و خلاصه آن چنین است:

پس از ظهور زردشت گشتاسپ و پیروان او بدین بهی در آمدند. ارجاسپ پادشاه خیونان (ترکان) از این امر آگهی یافت و سخت بر آشفت و دوتن از خاصگیان یعنی ویدرفش جادو و نام خواست پسر هزار (نامخواست هزاران) را نزد گشتاسپ فرستاد و از و ترک زرتشت و آیین ویرا خواست. گشتاسپ بدین کار تن درداد و باشارت زیر برادر مهتر خود قرار بر جنگ با ارجاسپ نهاد و لشکر گرد آورد و بجنگ تورانیان شد. در این جنگ زرییر برادر گشتاسپ

وسپاهسالاروی بعد از مردانگیها بدست ویدرفش جادو کشته شد اما بستور^۱ پسر زریر کین
یدر از ویدرفش بخواست و او را بقتل آورد و سر انجام بهمت بستور و سپنددات^۲ پسر گشتاسپ
(اسفندیار) و گرامیک کرت^۳ پسر جاماسپ وزیر شکست در سپاه توران افتاد و از جاسپ
بتوران گریخت .

از این کتاب در ادبیات فارسی اثری بزرگ بر جای مانده و آن عبارتست از داستان
نخستین جنگ گشتاسپ با ارجاسپ در شاهنامه . در اینکه این نفوذ مستقیماً از یادگار
زریران در شاهنامه مانده و یا بالواسطه صورت گرفته بحث است . بعقیده من قبول این
اصل که دقیقی نسخه پهلوی یادگار زریران را مستقیماً اساس کار خود در سرودن هزار
بیت خویش قرار داده باشد، دور از مطالعه و تحقیق است زیرا با آنکه شباهت و قرابت فراوانی
میان این دو منظومه وجود دارد مغایرتهایی نیز در بعضی از موارد آن با منظومه یادگار
زریر مشاهده میشود و از آنجمله است کشته شدن گرامیک کرت در شاهنامه در صورتیکه
در ایاتکار زریران گرامیک کرت و بستور و سپنددات هر سه تا آخر با تورانیان جنگیدند و
آنانرا شکستند . دیگر مغایرتی است که در گرفتن کین زریر مشاهده میشود . در یادگار
زریر گیرنده کین زریر پسر او بستور است و اوست که ویدرفش را بقتل آورد اما در شاهنامه
اگرچه بستور نخست بدین قصد بجنگ رفت ولی کشتن ویدرفش جادو بدست اسفندیار
صورت گرفت .

مغایرتهای کوچک دیگری نیز میان ایاتکار زریران و شاهنامه دیده می شود ولی
بطور کلی اختلافات این دو اثر جزئی و بی اهمیت است چنانکه در اساس و حتی ترتیب روایت
اختلافی میان هزار بیت دقیقی و منظومه پهلوی یادگار زریر نمیتوان یافت .

اما همین اختلافات جزئی خود مؤید عقیده ما است که دقیقی مستقیماً از کتاب یادگار
زریر استفاده نکرده بلکه متن دیگری که بنا بر امارات دیگر همان شاهنامه نثر ابو منصور
بود در دست داشته و از آن در نقل روایت و نظام داستان استفاده کرده است چه ملاحظه میکنیم

۱ - Bastawar ۲ - Spandedât = اسفندیار در شاهنامه .

۳ - Grámik-Kart = گرامی در شاهنامه .

که فردوسی توانست بلافاصله پس از ختم سخنان دقیقی داستان او را با همان روش تعقیب کند و بتوضیحات تازه نیازمند نشود.

با این وصف عجب در اینجاست که بسیاری از کلمات و ترکیبات و افکار در منظومهٔ دقیقی و ایاتکار زیریران عیناً بیکدیگر شبیه است و بدین ترتیب باید گفت که مأخذ کار دقیقی در شرح نخستین جنگ مذهبی گشتاسپ و ارجاسپ از یادگار زیریرا متأثر و بعبارت دیگری از منابع و مأخذ مؤلفین این شاهنامه کتاب یادگار زیریرا بوده است. نگارندهٔ این کتاب منظومهٔ یادگار زیریرا را در شماره‌های ششم و هفتم و هشتم و نهم و دهم سال اول مجلهٔ سخن با مقدمه و مقایسهٔ دقیق آن با گشتاسپنامهٔ دقیقی بچاپ رسانیده است و بنابراین در اینجا حاجتی بنقل تمام آن منظومه احساس نمی‌کند و تنها نموداری را بنقل و ذکر قطعاتی معدود از آن که از همان مقاله برداشته است مبادرت می‌ورزد:

بسیج و حرکت :

(ویشناسپ بزریر فرمان داد) : بکوه بغان - آتش بفرمای کردن - به شهر (کشور) و پهلوانان - بگوی که جزمغ مردان - که آتش بهرام - ستایند و نگاه دارند - از ده تا هشتاد سال - هیچ مرد بمپاید - چنان کنید که دو ماه دیگر - بدرگاه وشتاسپ آید - اگر نیاید و بدرگاه نباشید - آنگاه شمارا بدار - بر فرماییم کرد - پس همهٔ مردم - بدرگاه وشتاسپ شاه - بسپاهی آمدند - تومبک^۱ و شیپور بزدند - و درستخمک^۲ بانگ کردند - کاروانی بدید آوردند - پیلبانان بر پیل رفتند - شتر بانان با شتر - و ورتین^۳ دار به ورتین^۴ - تبرکها بسیار بود - کیشها پر از تیر - و بس زره روشن - بس زره چهار کرد^۵ - کاروان ایران - چندان بود - که بانگشان بر آسمان - و پای به دوزخ میشد - گذرگاهها پیریدند - آبها^۶ بیاشفتند - ایدون که تا یک ماه - آب خوردن نمی‌شایست - بروز روشنی نبود - مرغ نشیم^۷ نمیدید - و چنان بود که بر سر اسبان - و بر تیغ نیزکان - و برستیغ کوه - شب از روز پیدا نبود^۷ .

۱ - تومبک = طبل . عین این کلمه در فارسی بشکل تنبک مانده است و تمبک تلفظ میشود .

۲ - شیپور . ۳ - ورتین گردونه ، از سلاحهای معروف جنگی ایرانیان . ۴ - نوعی

از زره بود که فعلاً از کیفیت آن اطلاعی ندارم . ۵ - آب - رود و در فارسی دری نیز این

استعمال فراوانست . ۶ - نشیم - لانه . ۷ - دقیقی گوید :

ز تاریکی گرد اسپ و سیاه / کسی روز روشن ندید و نه ماه

وشتاسپ شاه بزریر - فرمان داد که خان کن^۱ - تا ایرانیان خان کنند - تابدانیم -
 که شب است یاروز - پس زریر از ورتین (گردونه) - بیرون آمد و خان کرد - و ایرانیان
 خان کردند - گرد و دود بنشست - ستاره و ماه پیدا شد - پس سیصد میخ بزدند - و سیصد
 ارویس^۲ بیستند - و سیصد دراک^۳ - بر آنها بسته آمد .

پیشگویی جاماسپ :

پس وشتاسپ بنشانند - ژاماسپ را پیش خود - گفت من دانم - که تو ژاماسپ دانا -
 نیک و شناسایی - و تو میدانی - که کی باران آید - و چند بزمین آید - و چند سرشک^۴
 بر سرشک - کی گیاه بشکفتد - و کدام گل در روز - و کدام گل در شب - دانی که ابرها -
 کدامیک آب دارد - و کدامیک آن ندارد - فردا روز چه بود - از پسرو برادر - که زید
 و که میرد ؟

ژاماسپ بیستخ^۵ گفت - که کاش نمیزادم^۶ - و چون زاده ام - بیخت خویش - بدور
 جای بمیرم - و یا مرغی شوم - که بدریا افتم - و یا خدایگان این پرسش - از من نمیکرد -
 و اکنون که کرده شد - مرا کاهی دگر نیست - جز آنکه راستی گویم - اگر خدایگان
 خواهد - دست بردل نهد - به خوره^۷ اهر مزد - بدین مزدیستان - و بجان زریر {سو گند
 یاد کند} [۲ . . .]

گوید ژاماسپ - که اگر شما خواهید - این بزرگ سپاه ایران را - از خرگاه
 پادشاه - بیک تیر پرتاب فراتر - فرمایید نشانند - پس وشتاسپ شاه - آن بزرگ سپاه
 ایران - از خرگاه میانین - بیک تیر پرتاب فراتر - فرمود نشانند - [ژاماسپ] گفت آن
 به - که از مادر نژاد - و یا اگر زاد مرد - و یا از کودکی - بپرناپی نرسید - آنروز که

۱- خان کن - اردو بزن ، اوتراق کن .

۲ - ارویس - چرخ ؟ - سارپرده ؟

۳ - دراک نوعی از زنت بود و گویا درای از این اصل باشد .

۴ - سرشک فطره .

۵ - بیتخش bitaxsh :

۶ - زاده نمیشدم .

۷ - دقیقی گوید :

بسروی دژم گفت گشتاسپ را
 ندادی مرا این خرد وین هنر
 نکردی ز من بودنی خواستار
 کند مر مرا شاه شاهان تپاه
 کی نی خود کند بدنه فرمان کند
 بدین نام دین آور پاکرای
 بجان گرانمایسد اسفندیار . . .

نیامدش خوش پیر جاماسپ را
 که ای کاشکی اینزد دادگر
 مرا گر نبودی خرد شهریار
 بگویم من این ور نگویم بشاه
 مگر با من از داد پیمان کنند
 جهاندار گفتا بشام خدای
 بجان زریر آن نبرده سوار